

تعالی در پی مرزی منطقی است

گفتیم که دانشگاه باید مکتب باشد. جهت فکری و جهت تحقیقی برای دانشجو بسازد و بالاخره برای اجتماع در هر رشته‌ای از کارها و مسئولیت‌ها، جهت ببخشد، و در آن جهت «منطق» ارائه کند، یعنی: راه نماید، و راه برد، و هر لحظه اهل آن رشته را به مرزی بالاتر بکشانند.

با این روش، دانشگاه هر لحظه اجتماع را متعالی‌تر می‌سازد، و تحولات آنرا به‌ترمی‌گرداند. هم قدمها استوارتر می‌شوند، هم راه مشخص‌تر، وسیع‌تر، همه‌گیرتر، و هم حرکت مداوم و بی‌تعطیل خواهد بود.

برای وصول به این مقصود، باید عضو مناسب چنین اجتماعی را فراهم کرد. آن عضو، دانشجوی امروز ما است که می‌باید از جهت فکری و نظری دارای همین مایه و استعداد باشد. و برای همین تحول و نهضت آماده شود.

باید گفت که: چنین پرورده‌ای ممتاز، پرورنده‌ای دارای همین امتیازات، و محیط تربیتی و تعلیمی مناسب چنین انتظارها نیز لازم است.

بدین معنی که: باید استاد، خود متفکر، متحول، خود جوش، بلند نظر، وسیع‌نگر، پرمایه، سازنده، کریم‌النفس، فداکار، آزاد از قید مقام و نام، فزاینده، حد شکل و نما، وارسته از «شهوة سودجویی» و درآمد افزائی، و همه جا روی، در هر جا سری داشتن، و در هر کار خودی نمودن، و «بهر سازمان عضویتی یافتن» باشد. تنها باید هم او مصروف و وظیفه اساسی وی: «پرورش شاگرد - مایه بخشیدن به او، راهنمایی و راهبری وی» باشد و بس.

چه وقت این امر میسر است؟ و چگونه تأمین چنین مربیان و مدرسان لایق ممکن خواهد بود؟ وقتی که: انحصارها بشکند - همه دست‌اندرکارها - ارزیابی شوند - ارزشها، و فزونی آنها ملاک بقاء و تعالی باشد - و این ارزیابی را بیش از همه

«پروردگان» اعلام کنند نه «سازمان استخدام کننده، و دستگاه اداری».
اینک به تحلیل یکایک این موارد می پردازیم:

انحصارها کدامند؟

— ضوابط استخدامی اعضای آموزشی، بدان معنا که: راه ورود برای لایقان بی مدرک ولی پرمایه و ارجمند گشاده نیست، و اگر لایقی هم دست اندر کار باشد، باز طریق خدمت لایقتر از خود را باز نمیدارد. و «نظارت و رهبری، و مدد فکری و حل مشکل تعلیمی» بوسیله لایقتران در محیط آموزشی بجرم رسمی نبودن هیچ گاه صورت نمی گیرد.

و از همه مهمتر آنکه: اصلاً رابطه ای بین اینان و آنان جز در کنگره های تحقیقی سالانه نیست. که متأسفانه در آن هم بحثی دیگر است و کاری دیگر، و عاقبت هیچ به هیچ.

سابق «کتاب» در مکتب استاد طرح بود، هر کس که در آن متن داناتر و لایقتر برای تدریس بود، او کرسی دار محسوب میشد، و هر کتاب از نظر محتوی جهتی از تفکر را مشخص میکرد و کاملاً برابر هدی خاص تنظیم و تدوین یافته بود.

دانشجو، هر چه را که می خواست بداند، کتابش را می جست، و چون کتاب را می یافت استاد لایقش را می طلبید، و اگر چند نفر را به او معرفی می کردند، آن را که پرمایه تر میدید نزد او میشتافت. خود می رفت، و خود بخدمت استاد حاضر می شد، و آنگاه حضور می یافت که حال شاگردی و توجه و دریافت داشت. پس هر که در مجلس درس بود، آماده بود، طالب بود، و شاگرد بود، و اینها همه از جهت فراگیری بس اهمیت داشت و اثر می نهاد.

چون درس را آغاز می کردند، بیش از آنچه می نوشتند، گوش می دادند و می فهمیدند بحث و اشکال می نمودند و پاسخ می شنیدند، آری پاسخ می شنیدند.

چه جو یا شاگردانی! و چه باسعه صدر استادانی!
هیچ سطری از درس را نفهمیده و تحلیل نکرده، بکناری نمی نهادند.

و بوقتی که دانشجو کتاب را به پایان می رساند، به او می گفتند که: «فلان کتاب را خوانده است» یعنی: «فلان رشته از علم را می داند، و در آن موضوع

اطلاع و خبرویت دارد، «او خود هم می فهمید که «چه می داند؟» و هم می دانست که «کجا باید کار کند؟ و در چه رشته حق اظهار نظر و بحث و گفت و گو دارد؟» به خوبی استاد شناخته می شد، و به سادگی شاگرد با او تماس می یافت.

دیگر راه برای «نالایق» مسدود بود، و «لایقتر» همیشه موقعیت خویش را بدست می آورد. و در عین حال برای هیچ «لایق و لایقتری دیگر» راه تدریس و تعلیم بسته نبود، و سبقت در ابراز لیاقت و نبوغ همیشه ممکن و معمول می نمود، (البته: پژوهنده را معلوم است که حوادث موقت زمان و جبرهای موضعی عصر که زود گذرند هرگز نمی توانند ملاک محسوب گردند، و تنها آنچه که بنحو آزاد و در حد توجه و قبول عمومی صورت می گرفته است مأخذ بررسی تواند بود.)

بهر حال گوئیم که: اگر برای تعمیم بیشتر علم و تخصص «روش جدید کلاسی» را پیش گرفته ایم چرا از آنهمه «امتیاز اساسی فراگیری و تحقیق» صرف نظر کرده ایم مگر نمی دارد بر آنهمه لطف، «تعمیم» را بیفزائیم، و بسا حفظ همان خصایص به توسعه نیز پردازیم؟

و می گوئیم که: بگذارید همه دانشمندان به دانشگاه راه یابند و هر که ادعائی دارد اجازه ابراز وجود هم داشته باشد، مگر مقام تعلیم دانشگاهی از «نبوت و رسالت» برتر و کاملتر است و آیا استاد از پیامبر پاکتر و صادقتر می باشد؟

«رسالت الهی» نیز مشروط بر ادعا بود، ولی پس از ادعا «بینات» مبین «لیاقت نبی و حقیقت رسالت وی» می شد، و مدعی کاذب در صحنه تحقیق بزودی مردود می گردید و تنها جائی که چنین بی مایه ای زمینه قبول می یافت، بین عوام بود، و می دانیم که عوام را در دانشگاه جای نیست تا چنین نگرانی محتمل باشد. زیرا که همه دانشجویند و شناسای اهل دانش، و آماده برای تحقیق و دریافت تخصص...

بگذارید، دانشگاه منزل همه محققان باشد، و محل رفت و آمد آنان... و ضوابط مدرسه ای و سازمانی و اداری، اگر بجهتی لازم است که حفظ شود لاقابل مانع این روابط معقول و اساسی نباشند.

بگذارید، آنان که اهل ابراز وجود هستند، میدان را از حریف خالی نبینند و آنگاه لب به سخن بگشایند که مایه ای شایسته دارا باشند. و دانشجو نیز در همه جهت وسعت معلومات را ملاحظه کند، تا منتهای علم را

در هر رشته ، حد اطلاع استاد کلاس خویش نشمارد و حالت مردم قرون وسطی پیدا نکند.

مسئله دیگر ، ارزیابی دست‌اندرکارها است :

این ارزیابی را اگر بخواهد تألیفات و مقاله‌ها، و معرفی این و آن، و شهرتهای نامسلم و قراردادی، و مدارک تحصیلی و فرنگ رفتگی و نظیر اینها معلوم کند، همین میشود که هست.

ولی میدانیم که : تا علم با تفکر و تحلیل درونی و تفقه به حد فهم نرسد و در جان مایه نیابد خام است و تنها قابل نقل ...
اما چون پخته شد و باطن از آن اثر کافی یافت، خود سازنده و آفریننده است و کشف مجهولات دیگر نیز تواند کرد.

اما باز هم جز سرمایه معلم نتواند بود ، و معلم را « فن تدریس ، و قدرت تحلیل و تحویل» هم لازم است، و مضافاً حلیمی که : بر اشکال شاگرد تحمل استماع و توان جوابگوئی منصفانه دهد . و همچنین تواضعی که : بدانچه داند مغرور نگردد، و خود را منتهی نداند، و بالنتیجه نه به خود و نه به دیگری هرگز ننماید و نگوید که : « همه دانم و به غیر آنچه دانم خویش را محتاج نمیبینم».

پور همهر را روح شاد که گفت : « همه چیز را همگان دانند و همگان از مادر نر زاده‌اند». او نیز به محصلین خود گوید : « من آنچه دانم، دانم، و آنچه ندانم، باز می‌پرسم، و البته من سهل‌تر و بهتر از شما توانم که به پاسخ آن برسم، و در دیدار بعدی، با شما مطرح کنم و باز گویم، بهر حال من و شما، همه دانشجوییم، من قدمی پیش‌تر و شما قدمی عقب‌تر، همه هم هدف و هم جهت هستیم و دارای یک منطق و یک راه . یکدیگر را مدد یاریم و هر چه دانیم به یکدیگر آموزشیم تا همه با هم پیش رویم » .

شاگرد هر چه باشد و هر که باشد ، به بهترین وجهی تواند که استاد خود را ارزیابی نماید، و به نیکوترین صورت، او را توجیه کند.

چرا از دانشجوی نمی‌پرسیم ؟ چرا کلاسهای متعددی از یک نوع درس با استاد های مختلف بنحو آزاد تشکیل نمی‌دهیم ؟ تا به بینیم به کدام کلاس دانشجو

بیشتر روی میآورد؟ و در کجا عطش تحصیلی او بهتر رفع می شود؟ کدام استاد را لایقتر می بیند؟ و تعلیم کدامیک را نافذتر و آموزنده تر می شناسد؟ چه مانعی دارد که در اجرای اولیه این کار قدری نابسامانی باشد در حالیکه مسلماً خیلی زود سامان خواهد پذیرفت.

وجه مانعی دارد که امتحان هر درس را «سازمانی خاص» انجام دهد که منوط به نظر استادی خاص و معلوم نباشد؟ تا امر امتحان و مقتضیات آن، شاگرد را در اطای محبوبس ندارد.

وجه مانعی دارد که بجای نمره يك ترم، ارزیابی فهم شاگرد در چند مرحله، بوسیله تستهای متعدد، و تنظیم رساله های کوتاه، در محیط آزاد ولی با نظارت، ضمن چند ساعت و حتی با در اختیار بودن کتب و مدارك لازم (نظیر سالن کتابخانه دانشگاه) صورت گیرد؟

و بهر حال چه مانعی دارد که شاگرد بخدمت استاد رود، و هر دانشجو هر استادی را که می خواهد و می گزیند «استاد خویش» بداند، و نزد او تحصیل کند، و هر متن و موضوع را که مناسب ذوق و استعداد و هدف تحصیلی او است فرا گیرد.

تنها، دانشگاه این وسعت نظر را داشته باشد که برای هر موضوع درسی حدی از مطلب را «دانشگاهی» اعلام کند، برای آن حد، نوع کتابها و مآخذ تحصیلی را منحصر بفرقرار ندهد، بلکه متنوع و متعدد سازد تا دانشجویان را وسعتی در گزینش باشد و خود را مجبور و محکوم نینند، و به تناسب تعدد مآخذ تحصیلی، فراخی حال و نظر برای ایشان میسر گردد.

معلوم است که با این روش، اسعادی دیرپا در دانشگاه خواهد بود که حاصل درس و کلاس او بیشتر، و تعالی علمی و فزونی اثرش مسلم تر است.

و نیز درسی مناسبتر و بادوام تر محسوب می شود که سازنده تر باشد.

همچنین دانشجویی لایقتر است که از اینهمه امکانات بهره بیشتر گیرد. و بیش از آنکه خود را دارای دانشنامه داند، از دانش پایه ای یافته باشد، و خود معرف خویش باشد نه «مدرک» معرف او.

و چون فارغ التحصیل می شود، تخصصی یافته باشد و جهتی و منطقی.

و آن «جهت» مفید خدمت اجتماع باشد، و بتواند عده ای دیگر را در همان

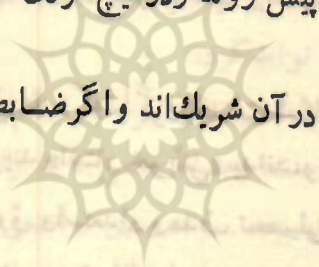
حجت بسازد و بپرورد ، و بهتر از خود او تحویل جامعه دهد تا با فضیلت شاگرد بر استاد تکاملی و تحولی در محیط صورت گیرد.

وتنها آن استاد همیشه از شاگرد افضل باشد که خود را تا پایان عمر محصل داند . والا همان می شود که شوپنهاور از «خمود ذهنی آن گونه معلمین» یاد میکرد. و همین می شود که امروز کسی در معرفی خویش گوید: «من آنم که پنج وزیر کابینه شاگرد من بوده اند.»

و دیگری گوید : « فلانی را چه حد که با من مقابله نماید ، چون استاد او بوده ام» خوشا تعطیل اینگونه پندارها و طرد این چنین داورها.

و خوشا آن روز که همه دست هم گیرند ، و همه برای همسازی و رشد یکدیگر بکوشند و با منطق پیش روند و در هیچ مرزی توقف نکنند، و پیاپی روی به تعالی دارند.

آن « تعالی » که همه در آن شریک اند و اگر ضابطه ای بخواهد « حفظ اصول انسانیت» باشد و بس.



پیشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
سال هفتم علوم انسانی